

# به سوی بی نهایت

وحید فخرائی

این کتاب را تقدیم میکنم به مادر مهربانم و تمامی مادران که کلمه ها از توصیفشان عاجز هستند.

به نام خدای مهر آفرین

خود خواهی عمیق:

تمام غرایز آدمی ریشه در خود خواهی دارد بدیهی است که برای خوب زندگی کردن باید خود را خوب بشناسیم.

رسیدن به خود خواهی بر طبق معادلات جبری است. انسان میتواند توسط معادلات جبری به حقیقت و به جواب برسد. این معادلات جبری زاینده ی دنیایی هستند که در آن زندگی میکنیم. از آنجا که زمان و مکان هر انسان با زمان و مکان دیگر انسانها متفاوت است بنابراین با جبرهایی روبه رو میشویم که با جبرهای به وجود آمده برای دیگر انسان ها متفاوت می باشند و این تفاوت سبب تفاوت در انسان ها میشود. اما نقطه مشترک برای همه ی انسان ها خود خواهی است.

هیچگاه انسانی که ظلم میکند خود خواه نیست بلکه بر خلاف خود خواهی عمل میکند مثلا فرض کنید شخصی از سر و صدای نوزادی رنجور شده و برای ساکت کردن آن کودک سعی به تنبیه او دارد. هنگامی که کودک را تنبیه میکند در واقع انرژی منفی ای در کودک نسبت به خودش تولید میکند که

این انرژی منفی توسط خود او به صورت ناخودآگاه جذب شده و بر او تاثیر منفی میگذارد و وجدانش این تاثیر منفی را درک کرده و به شخص میفهماند که این عملش خلاف خودخواهی است اما انسان مختار است میتواند خود خواه واقعی باشد یا این که گمان کند که خود خواه است و کودک را تنبیه کند . از آنجا که تمام اعمال انسانی بر اساس خودخواهی می باشد شخص برای توجیه کار خود دروغ میگوید . دروغ به چه کسی؟ او به خود دروغ میگوید او به دروغ عملش را در جهت خودخواهی تعریف میکند.

دروغی که خود انسان به دروغ بودن آن یقین دارد .

اساسا تنها راه معقول برای خوب زندگی کردن و خودخواهی عمیق صداقت است . همچنین اساس تمام گناه ها و به خود آسیب رسانی دروغ انسان به خود می باشد .

بنابراین انسان برای رسیدن به خود واقعی ابتدا باید به خود دروغ نگوید و سپس از دروغ در زندگی خود استفاده نکند. اگر شخصی به دیگری دروغ گفته او دو دروغ گفته اولی به خود و دومی به شخص دیگر.

و از آنجا که انسان اختیار دارد باید به جواب های درست معادله جبری ای که که خودش و دنیا برایش به وجود می آورد عمل کند تا به هدف برسد.

انسان می تواند به یک جواب درست برسد و به آن عمل نکند. عمل نکردن نیز خود عملی است. گاهی انسان ها در مقابل فهمیدن مقاومت میکنند، منطقتشان میدانند که حقیقت چیست اما مدام به خود تلقین میکنند که حقیقت را درک نکرده اند ، به خودشان دروغ میگویند در حالی که خود میدانند دروغ است.

در واقع عمل نکردن به جواب درست یعنی عمل کردن به جواب غلط.

تنها مبنای خود خواهی واقعی حقیقت است ، چرا که تنها با حقیقت میتوان به هدف رسید ، حقیقت انسان را به خود می رساند.

خود خواهی است که به انسان اجازه نمی دهد که ستم کند.

چرا که ستم کردن قبل از اینکه به دیگری آسیب بزند خود شخص ستم کار را به زمین می زند. زیرا وجود آدمی بر مبنای حقیقت آفریده شده است و هر چیزی خلاف آن می تواند به انسان آسیب وارد کند ، این آسیب در قلب انسان می نشیند و بر روی شخصیت انسان تاثیر میگذارد و شخصیت انسان سرنوشت انسان را می سازد.

انسان فراموش کار است و فراموشی برای خود خواهی انسان است یعنی انسان نیاز دارد که فراموش کار باشد تا آرامش داشته باشد و خود خواهی برای رسیدن به هدف و رسیدن به هدف در این دنیا امکان ندارد اما می توان به هدف نزدیک شد و زیبایی زندگی در دنیا همین نزدیکی همیشه گی است .

مثلا شخصی هدف دارد که یک ماشین بخرد و بعد از مدت زمانی ماشین مورد نظر را می خرد. آیا به هدف خود رسیده است؟

بباید دقیق تر بیندیشیم ، هدف از خرید ماشین یا آرامش یا موقعیت اجتماعی یا راحت طلبی انسان یا هر چیز دیگری که ما را به خرید ماشین مشتاق میکند ، هیچکدام از این اهداف انتها ندارند یعنی هیچگاه انسان به نهایت آرامش به نهایت راحتی و ..... نمیرسد بنابراین انسان تنها به اهداف نزدیک میشود.

دنیا زیبا آفریده شده ، سعی کنیم هدف های زیبایی داشته باشیم ، چرا که به هیچ هدفی نمی رسیم و فقط نزدیکی به هدف است که انسان را انسان میسازد. اگر فکر میکنید به اهداف خود می رسید فرض کنید برای رسیدن به هدف خود ، هر روز نصف راه را می پیماییم بنابراین نزدیک میشویم اما هیچگاه به هدف نمی رسیم.

جالب است بدانید دنیا از هیچ آفریده شده است. و برای انسان همواره هیچ هیچ است چرا که انسان تمایل به بی نهایت دارد.

اگر انسان به بی نهایت برسد در واقع بی نهایت و دنیایی وجود نخواهد داشت. بنابراین انسان وجود دارد تا زمانی که بی نهایت ، بی نهایت است.

و انسان جاودان است چرا که بی نهایت ، همیشه بی نهایت است.

بنابراین زندگی انسان به این دنیا ختم نمیشود. و انسان همواره در جست و جوی خود بینهایت خویش است.

بی نهایت و هیچ همدیگر را اثبات می کنند. وجود هیچ ، دلیلی بر وجود بی نهایت است و وجود بی نهایت ، دلیلی بر وجود هیچ است. انسان بی نهایتی است که از هیچ به وجود آمده است .

خودخواهی کاذب (هوای نفس)

اعمالی که انسان برای انجام آن اعمال هیچ منطقی که وجدانش را قانع کند ندارد را پیروی از هوای نفس گویند.

مثلا غذا خوردن لذت دارد چرا که سبب رشد بدن و تولید انرژی برای بدن میگردد بدیهی است که غذا خوردن نوعی از خود خواهی عمیق می باشد و دارای منطقی می باشد که درست است.

حال فرض کنیم به دلیل اینکه غذاهای خوشمزه و لذیذی وجود دارد شخصی پر خوری میکند . می دانیم که پر خوری آسیب های فراوانی برای سلامتی دارد بنابراین پر خوری نمی تواند برای انسان مفید باشد و پر خوری نمیتواند در زیر مجموعه ی خود خواهی های عمیق قرار گیرد.

خوردن غذای خوشمزه لذت دارد و از آنجا که انسان بی نهایت طلب است به دنبال لذت هایی تمام نشدنی است در صورتی که ذات غذا لذتی موقتی ایجاد میکند و سیستم بدن این را خوب می داند بنابراین در وجود انسانی که پر خوری می کند نیرویی وجود دارد که سعی به فریب انسان دارد اما هیچگاه نمیتواند وجدان را قانع کند بنابراین هوای نفس هیچگونه منطقی ندارد و انسانی که از هوای نفس پیروی میکند به خود واقعی اش آسیب میزند چرا که خودخواهی عمیق همواره با منطق و برهان همراه می باشد.

نیروی فریب دهنده تنها انسان را به پیروی از هوای نفس دعوت میکند . اگر انسان از هوای نفسش پیروی کند این نیروی فریب دهنده در وجودش قدرت میگیرد به گونه ای که انسان به پیروی از هوای نفس عادت میکند.

چگونه باشیم؟

این سوالی است که ذهن همه ی انسان ها را چند وقتی یکبار درگیر خود می کند.

انسان برای اینکه به خود خواهی عمیق یا همان اصل وجود خویش برسد نیاز دارد بداند که چگونه باید زندگی کند.

جبر هایی که برای انسان ها به وجود می آیند متفاوت هستند بنابراین انسان ها نیز متفاوت خواهند بود و همین تفاوت است که زندگی را ممکن میسازد.



حال انسان هایی متفاوت به دنبال هدفی مشترک هستند ، آن هدف درک خویش و بهره کافی از زندگی بردن است.

همه ی انسان ها زندگی میکنند بر اساس خودخواهی ها ایشان اما درک انسان ها از خود خواهی متفاوت است.

در واقع هدف یکی است اما راه های رسیدن به هدف و درک انسان ها از خود متفاوت است.

این راه ها توسط جبر های متفاوت برای انسان به وجود می آیند و در جبر به حقیقت انسان ها قرار می گیرند و سبب می شوند انسان به حقیقت برسد که چگونه باید راه های مختلف را انتخاب کند.

مهم نیست که حقیقت چه راهی را کشف کرده ایم ، مهم این است که همیشه به حقیقت های کشف شده عمل کنیم و بدانیم که غیر حقیقت هر چه باشد ، خلاف انسانیت است. و ما را از خود خواهی یا همان انسان بی نهایت طلب، دور می کند.

انسان باید برای تمام اعمالش دلیلی منطقی داشته باشد که وجدانش آن دلیل را قبول کند چنانچه عملی را بدون دلیل و منطق انجام داده ایم و منطقی که برای انجام آن عمل داشته ایم مورد پذیرش وجدان نبوده ، بدانیم آن عمل پیروی از هوای نفس بوده و کاملا خلاف خودخواهی واقعی بوده است .

بنابراین برای اینکه زندگی ای داشته باشیم زیبا و همراه با لذت های واقعی ،  
باید برای تمامی اعمالمان دلایلی منطقی که مورد پذیرش وجدانمان باشد  
داشته باشیم.

رزق:

خداوند جبر را آفرید تا بندگان بفهمند که رازق فقط خداست و اختیار را برای  
انسان قرار داد تا عدالتش نقض نشود.

خدا ، رزق هیچ انسانی را بدست انسان دیگری قرار نداد چرا که انسان فراموش  
کار است و خدا بزرگتر از آن است که بیافریند و مسئولیت آفرینش خود را به  
دیگر آفریده هایش بسپارد.

اگر شخصی به نیازمند دیگری کمک کند تا از روزی خدا بهره مند شود ،  
کمک او بر اساس روحی است که از خدا به او رسید یا بر اثر جبری که دنیا  
برایش به وجود آورده است بنابراین کمکش جبری است که خدا به وجود  
آورنده ی آن است . بنابراین باز هم خود خداست که رازق است چرا که خود  
خدا آفریننده ی جبر است.

و از آنجا که ما انسان ها در معادلات جبری با اختیار قرار میگیریم و خدا است  
که به حال و آینده و گذشته معادلات جبری آگاه است بنابراین تنها اوست که  
روزی ما را تعیین کرده است.

جبر به حقیقت:

دنیا سراسر جبر است مثلا انتخاب محل زندگی به دست ما نبوده و ما مجبور به زندگی کردن در چنین منطقه ای شده ایم. و از خود هیچ اختیاری در انتخاب محل زندگی نداشتیم.

بدیهی است که جبر گرایی عدالت خدا را زیر سوال می برد و خدایی که عادل نباشد اصلا وجود ندارد و سبب میشود که جبر گراها به وجود خدا اعتقادی نداشته باشند و ارباب خود را طبیعت بدانند.

حال میخواهم بگویم که جبر بخشی از حقیقت است و بخشی از حقیقت میتواند به گونه ای ترتیب داده شود تا کاملا خلاف حقیقت باشد. مثلا فرض کنید بخشی از سخنان یک سخنران را ضبط کرده و آن سخنان را به گونه ای چید تا مفهومی کاملا خلاف موضوع اصلی سخنران ایجاد شود.

حال به این نظریه توجه فرمایید امید که مفید واقع شود:

جبرها وقتی که با جبر به حقیقت انسان می آمیزند انسان را به جواب میرسازند. و برای فهم این جمله، معادلات جبری ریاضی را در نظر بگیرید که ترکیب آنها با هم سبب میشوند معادله حل شود و به جواب برسیم.

مثلا این دستگاه دو معادله دو مجهول را حل میکنیم:

$$2A+3B=8$$

$$A+B=3$$

$2A+3B=8$  در این جا مجموع حاصل دو برابر یک عددی با سه برابر عددی دیگر مجبور است هشت شود.

$A+B=3$  در اینجا مجموع دو عددی که در بالا هم قرار دارند مجبور است سه شود.

$$\rightarrow A = (3-B)$$

$$2(3-B) + 3B=8 \rightarrow 6-2B+3B=8 \rightarrow B=2$$

$$2A+3(2) = 8 \rightarrow A=1$$

من دو معادله جبری را توسط جایگذاری حل کردم.

جبر به حقیقت نیز چنین عمل میکند. جبرهای دیگر را در درون خود می ریزد و جواب را بدست می آورد.

جبر به حقیقت در وجود تمام انسان ها قرار دارد و تمام انسان ها خواهان دانستن حقیقت هستند و چون این اصل (جبر به حقیقت) برای ما قرار داده شده و ما اختیاری در انتخاب آن نداشتیم بنابراین یک جبری است که میخواهد ما را به حقیقت برساند. و یکی از تفاوت های مهم انسان و حیوان (محدود) در همین اصل است. زیرا که جبر به حقیقت سبب میشود تا

انسان نامحدود باشد و بعد از رسیدن به هر حقیقتی به دنبال حقیقت دیگری است چرا که همواره این اصل در وجودش قرار دارد.

اما جبر «جبر به حقیقت» خود انسان است گویی کلمه \*انس\* (خود) برای انسان همین جا معنا پیدا می کند. البته منظور از خود تنها بعد جسمی انسان نیست بلکه بعدی فراتر از بعد زمان و مکان در وجود انسان باید باشد تا بتواند نهایی ترین جبر باشد و ما نمیتوانیم جبر «جبر به حقیقت» را مادی و در گستره زمان و مکان بدانیم. چرا که هر جبری خود معلول جبر دیگر میشود و این روند تا لایتناهی ادامه پیدا میکند. و ما را به هیچ جوابی نمی رساند. بنابراین جبر «جبر به حقیقت» را خود انسان می دانیم. و خود حقیقی انسان باید فراتر از بعد زمان و مکان باشد که از آن به عنوان روح یاد می کنند.

اما حقیقت چیست؟

حقیقت سبب می شود انسان ها خود را درک کرده و زندگی خویش را بر اساس قوانین منطقی پایگذاری کنند. حقیقت انسان ها را به هم نزدیک می کند و به انسان قدرت میدهد.

حقیقت سبب میشود که دوست داشتن در جامعه گسترش یابد و زندگی ، با دوست داشتن زیبا است گوئی همه چیز برای دوست داشتن آفریده شده است.

جبر به حقیقت ، تفکر را ابزار خویش قرار میدهد و توسط فکر کردن انسان به جواب می رسد و بررسی این جواب توسط وجدان صورت میگیرد.

اما رسیدن به حقیقت برای چیست؟

رسیدن به حقیقت برای خود خواهی یا بازگشت به خویشتن و درک خویش است.

همانند یک معادله جبری که میتواند جواب اشتباه یا درست داشته باشد . در جبر به حقیقت به برخی از جواب هایی که میرسیم جوابی اشتباه دارند و میتوانند ما را از اصل وجود خویش دور کنند. و برخی از جواب ها درست هستند و سبب میشوند تا ما خود را بهتر درک کنیم. و این وجدان است که آنها را می سنجد و ما را به بازبینی وا می دارد . و انسان مختار است می تواند از این جواب های بدست آمده استفاده کند هر چند که او را از اصل وجود خویش دور کنند، یا او را به اصل وجود خویش آگاه کنند.

بنابراین انسان در افعال خویش مختار است. حتی در افعالی چون اندیشیدن ، ضربان قلب و ضربان نبض ، چرا که این سه فعل برای رسیدن انسان به حقیقت کار میکنند. و جبر این ها خود انسان است و جبری که مربوط به خود انسان باشد همان اختیار است.

شاید فکر کنید که افعالی چون ضربان قلب کاملا جبری هستند و انسان هیچ اختیاری در کنترل آن ندارد.

انسان اگر «بخواهد» میتواند ضربان قلبش را نیز کنترل کند، وقتی که از فعل خواستن استفاده میکنیم باید در جهت خودخواهی باشد مثلا من نمیتوانم به قلبم بگویم متوقف بشو و قلب متوقف بشود چرا که واقعا تمایل به ایستادن قلب ندارم در واقع این که بگویم قلب متوقف بشو، این دستور از زبان من صادر میشود در حالی که عمیقا هیچ تمایلی به توقف ضربان قلب ندارم چرا که وجود ضربان قلب بر اساس خودخواهی است که فطرتن در وجود آدمی قرار دارد.

جبر هنگامی معنا پیدا می کند که سر منشاء آن غیر از خود انسان باشد و بدیهی است که جبر برای انسان بی معناست چرا که تمام جبرها ابزاری میشوند تا انسان به حقیقت برسد و رسیدن انسان به حقیقت برای خود خواهی و درک خویشتن است. و دنیا برای انسان آفریده شده است زیرا که دنیا ابزاری برای رسیدن انسان به حقیقت است.

اگر تمام انسان های حال و آینده و گذشته جمع شوند و ربا ت انسان نما بسازند، نمی توانند قوه اختیار را برای ربا ت انسان نمایشان تعریف کنند چرا که این ربا ت هر چه قدر هم که پیشرفته باشد ساخته ی دست آنهاست و

ناچار به دستور پذیری و عمل به معادلات جبری است که برای او تعریف شده است.

اما در رابطه ی انسان باید بگویم که انسان نه تنها ساخته ی دست آفریننده ی خویش است بلکه خود آفریننده نیز هست و می تواند بیافریند. همانگونه که در قران آمده است \*نفخت فیه من روحی\* یعنی از روح خود خالق در وجود مخلوق قرار دارد.

از انجاست که انسان هم خالق است و هم مخلوق است .

\* جالب است بدانید که در قران ،خدا فرموده \*فتبارک الله احسن الخالقین\* (پس مبارک است خدایی که بهترین آفرینندگان است) اگر دقت کنیم خداوند فرموده آفرینندگان نه آفریننده.

حال می خواهیم تفاوت یک ربات انسان نمای پیشرفته که سراسر جبر است را با یک انسانی که داری روح است را بیان کنم. انسان مدام به بی نهایت میل میکند هیچگاه متوقف نمیشود هیچگاه به آنچه که هست قانع نمیشود و هیچگاه از تمایل به بی نهایت باز نمی ماند.

حال شاید فکر کنید مغز انسان محدود است و نمیتواند همواره به بی نهایت میل کند . باید بگویم که اشتباه می کنید . مغز انسان زمانی محدود می شود که انسان قدرت فراموش کردن نداشته باشد . انسان اطلاعات را بدست می



آورد و از آنها استفاده می کند و بعد از گرفتن نتیجه می تواند آنها را به فراموشی بسپارد یا آنها را حذف کند. حال شاید فکر کنید که محدودیت مغز سبب فراموش کردن یا حذف کردن اطلاعات میشود اما نه، بلکه خود خواهی است که سبب میشود انسان چیز هایی را نگه دارد که به کارش می آید.

حال می خواهیم ربات انسان نما را بررسی کنیم فرض کنید ربات انسان نمایی ساختیم که حافظه ای به قدرت مغز انسان دارد و بعد از استفاده از اطلاعات همانند انسان، اطلاعات قبلی را پاک می کند و می خواهد اطلاعات جدید بدست آورد.

این ربات هیچ گاه نمی تواند به بی نهایت میل کند زیرا در وجود او جبر به حقیقت وجود ندارد. و تنها می تواند به جبرهایی که برای او تعریف شده میل کند. و هیچ گاه نمی توان جبر به حقیقت را برای یک ربات تعریف کرد چرا که نمی توان به یک ربات روح داد.

جبر به حقیقت زمانی برای یک ربات تعریف میشود که در ساختار ربات وجود دیگری باشد که آن ساختار برای رسیدن به آن وجود و درک آن مدام در جستجو باشد و از آنجا که در ربات نمیتوان وجودی همچون روح در بدن انسان را برایش قرار داد بنابراین نمیتوان جبر به حقیقت را در وجودش پدید آورد.

شاید فکر کنید که روح همان احساس است و کنترل احساس هم توسط مغز به وسیله ترشح هرمون ها صورت میگیرد. باید بگوییم احساس نتیجه ی وجود روح در بدن است.

حال شاید بیندیشید که علت اندیشه کردن محیط است مثلا فشار هوا و گرما و سرما سبب میشوند تا در بخشی از مغز یک پتانسیل الکتریکی ایجاد کند و این پتانسیل الکتریکی سبب شود تا انسان بتواند فکر کند. باید بگوییم پتانسیل الکتریکی سبب اندیشیدن میشود نه علت اندیشه کردن. مثلا در یک ماشین حساب پتانسیل الکتریکی سبب میشود تا ماشین حساب بتواند محاسبات را انجام دهد اما علت انجام محاسبات برنامه ای است که ما برای آن تنظیم کردیم.

جبر گرایی حيله شیطان است و دروغی آشکار است و انسان را به پوچی می کشاند چرا که سبب میشود بودن پوچ گردد و وقتی بودن، پوچ گردد دیگر نمیتوان از ارزش ها و انسانیت و آرمان ها سخن گفت. وقتی این تفکر رواج یابد انسان ها امید خویش را از دست می دهند و برای زندگی خود تلاش نمیکنند. بنابراین سر منشاء جبر گرایی شیطان است چرا که شیطان خواهان ناامید کردن انسان ها است و همچنین جبر گرایی دلخواه مادی گراهایی که پیشرفت خود را در پسرفت و عقب ماندگی دیگران می دانند.

خدا آفریننده ای است که که آفریده های او (انسان ها) آفریننده هستند و انسان آفریننده ای است که آفریده های او آفریننده نیستند .

انسان می آفریند آنچه را که خود می خواهد ، بنابراین انسان آفریننده است، اما آفریده ی انسان نمیتواند بیافریند آنچه را که خود می خواهد ، بنابراین آفریده های انسان نمیتوانند آفریننده باشند.

فرض کنید شخصی رباطی بسازد که این رباط ، رباط های دیگری بسازد از آنجا که آفریده های رباط مربوط به خود او نمی باشد بلکه سازنده ی رباط برای او برنامه ریزی کرد بنابراین آفریده های رباط ، همان آفریده های انسان هستند.

اختیار:

اختیار جبری است که جبر آن خود انسان است.

واضح است که اختیار، خود یک جبر است چرا که خدا برای انسان قرارش داد اما همانگونه که گفتم هر جبری ملزم به داشتن جبری دیگر هست و جبر اختیار خود انسان می باشد و خود انسان خدا می باشد اما نه بدان معنای ظاهری ، انسان از آن باب خدا است که روح خدا در وجود اوست که مولانای بزرگ ، زیبا به این مطلب اشاره کرده است :

هر که گوید او منم او منم نشد      خوشه ی او لایق خرمن نشد

من مشو، از من بشو تا من شوی      خوشه شو تا لایق خرمن شوی

## زندگی

همانگونه که قبلا گفتم خود واقعی انسان روحی است که از خدا به انسان ها رسیده است. نمیتوان روح را بررسی کرد چراکه فراتر از بعد زمان و مکان است و جسم و اندیشه ما در این دنیا توسط زمان و مکان محدود شده است اما میتوانیم وجود روح را با دلایل منطقی اثبات کنیم و با روح خویش حصار زمان و مکان را بشکنیم .

اما چگونه بهتر زندگی کنیم؟

برای اینکه بفهمیم چگونه بهتر زندگی کنیم ابتدا باید خود و سپس دنیایی که در آن زندگی میکنیم را بشناسیم .

انسان نیازمند آفریده شده است یکی از مهم ترین نیازها، نیاز به محبت یا دوست داشتن می باشد این نیاز سبب میشود که نیازهای دیگر زیباتر برطرف شوند و خود نیازمندی زیبا شود.

در واقع زندگی بدون دوستداشتن سخت و رنج آور است. و رنج ها با دوست داشتن لذت بخش و گوارا میشوند. نیاز دوست داشتن هیچ وقت برطرف نمیشود و هیچ انسانی پیدا نمی شود که عاقلانه بگوید من از دوست داشتن بی نیاز شده ام.

بر خلاف دیگر نیازها که با زمان و مکان در ارتباط هستند این نیاز زمان و مکان نمیشناسد و مادی نیست و با روح انسانها سروکار دارد.

دوست داشتن با اندیشیدن به دست می‌آید و از این رو است که از عشق برتر و والاتر است.

آدمی حقیقتی به نام روح دارد و روح است که انسان را به خدا متصل میکند. جسم انسان برای اینکه به تکامل برسد به غذا و اکسیژن و ..... نیازمند است و روح انسان برای اینکه به خدا برسد به روح‌های دیگری نیازمند است تا قدرت مند تر شود و همین است که سبب میشود انسان موجودی اجتماعی شود. روح‌ها با هم جمع می‌شوند و انسان هرچه روح بیشتری بگیرد به خدا یا اصل وجود خود نزدیکتر میشود.

پذیرش روح و جمع شدن روح با اصل پذیرش و جمع در ماده بسیار متفاوت است.

وقتی انسان روح انسان دیگری را جذب میکند، دیگری نیز روح او را جذب میکند و انجاست که عاشق حقیقت است و معشوق هم عاشق است، عاشقی دیگر.

پذیرش روح برای خود خواهی انسان است و خود خواهی همان خداجویی است چرا که انسان از خدا جدا نیست. انسان هر چه قدر روح بگیرد به خود و خدای خویش نزدیکتر میشود.

خدا بی نهایت است و انسان میتواند به سوی بی نهایت برود.

خدا بی نهائیتی است که نهایت و اندازه ای او را درک نمیکند و انسان میتواند بی نهایت باشد بدین معنی که هیچگاه متوقف به حد و اندازه ای نشود و همواره به سوی بی نهایت اصلی یا همان خدای خود در حرکت باشد.

آری، انسان با تفکر و اندیشه و درک حقیقت میتواند روح های دیگر را جذب کند و به سوی خود حقیقی حرکت کند. انسان با تفکر به حقیقت میرسد گویی حقیقت گم شده ی انسان است.

انسان با حقیقت به سوی خدای خویش باز میگردد و حرکت انسان همان بازگشت انسان به سوی خود و خدای خود می باشد.

انسان زمانی روح جذب میکند که روح مجذوب روح او را جذب کند و محبت همان رابط میان جذب و مجذوب است. بدون محبت یا همان رابط جذب روح امکان ندارد.

انسان هر چه قدر روح می یابد متعالی تر و با صفا تر میشود. برای متعالی شدن باید یاد بگیریم چگونه روح خدا را از خود خدا و دیگر انسان ها جذب کنیم.

باید با تفکر کردن یاد بگیریم و فهم پیدا کنیم و با فهم محبت کنیم و با محبت زیبا زندگی کنیم .

انسانی که محبت میکند حقیقت اندیش است در واقع منفی اندیشی همان اشتباه اندیشی است. در کل منفی برای درک مثبت به وجود آمد.

انسان اگر منفی اندیش باشد به حقیقت راه نمی یابد چرا که منفی اساسا وجود ندارد. اما اگر برای درک حقیقت به منفی اندیشه کند و بداند اندیشه ی او به منفی برای درک مثبت است هیچگاه منفی اندیش نمی باشد.

آزادی:

انسان باید آزاد اندیش باشد تا به آزادی برسد.

جبر هایی که برای هر انسان به وجود می آیند با انسان های دیگر متفاوت هستند چرا که جبر وابسته به زمان و مکان است و زمان و مکان هر انسان نسبت به دیگر انسان ها متفاوت است. بنابراین هر انسانی نسبت به مکان و

زمانی که زندگی میکند به حقیقت می رسد. رسیدن به حقیقت وابسته به خود انسان و محیط است.

انسان در تمامی افعال خویش مختار است ، انسان با اندیشیدن به حقیقت می رسد اندیشیدن خود عملی است که انسان در انجام آن عمل همچون سایر اعمال مختار است .

انسان مختار افریده شده است ، بنابراین انسان آزاد آفریده شده است.

انسان می اندیشد و از آنجا که در اندیشیدن مختار است بنابراین در وجود انسان آزادی اندیشه وجود دارد.

نمیتوان آزادی اندیشه را از انسان گرفت همانگونه که نمیتوان اختیار را از آدمی گرفت.

آزادانه زندگی کردن:

زندگی انسان همراه با افعال انسان است و افعال انسان وابسته به افکار انسان است بنابراین برای اینکه انسان آزادانه زندگی کند باید آزادانه اندیشه کند.

جامعه ای آزاد است که مردم آن جامعه آزادانه بیندیشند. همانگونه که قبلا گفتم انسان در اندیشیدن مختار است و میتواند آزاد اندیش باشد بنابراین انسان میتواند زندگی آزادانه ای داشته باشد یا نداشته باشد.



انسانی آزادانه زندگی میکند که اعمالش بر اساس تفکراتی باشد که خود شخص به حقیقت آن تفکرات رسیده باشد.

انسانی که آزادانه زندگی نمیکند در واقع خلاف طبیعت انسان که با آزادی و اختیار سرشته شده است زندگی میکند .

اسیر بودن اندیشه

بدون شک مهم ترین عضو بدن ، مغز می باشد. مغز اطلاعات ورودی را از محیط اطراف جمع آوری می کند و سپس پردازش میکند و در نهایت دستور میدهد. چنانچه اطلاعات ورودی اطلاعاتی غلط باشند ، مغز ناچار است اطلاعات غلط را پردازش کند و بدیهی است که هیچ نتیجه منطقی و قابل فهمی حاصل نمی شود. مغز برای رسیدن به حقیقت مدام در حال پردازش اطلاعات ورودی است و انرژی مصرف میکند . بنابراین هنگامی که اطلاعات ورودی به مغز اطلاعاتی غلط باشند مغز ما به صورت ناخودآگاه سبب اتلاف انرژی بدن میشود و هیچ نتیجه مثبتی برای ما نخواهد داشت.

اکنون چند مورد از اطلاعات غلطی را که در زندگی امروزه با آن ها روبه رو میشویم را شرح میدهم امیدوارم که منطقی قضاوت کنید و منطقی تصمیم بگیرید.

طبیعت انسانی به گونه ای است که دوست دارد در اجتماع باشد ، دیده شود ، ارتباط عاطفی برقرار کند و با اندیشه های متفاوت دیگری آشنا شود تا به حقیقت برسد و پیشرفت کند.

یکی از تکنولوژی هایی که امروزه بسیار پر طرفدار می باشد شبکه های اجتماعی و یا همان دنیای مجازی میباشد. البته حقیقت این است که نمی توان به این شبکه ها ، دنیای مجازی گفت چرا که مجاز یعنی به دور از واقعیت ، در حالی که در این شبکه ها به صورت واقعی انتقال اندیشه صورت می پذیرد.

همچنین نمی توان لفظ شبکه های مجازی را به این شبکه ها اطلاق کرد چرا که در اجتماع انسانی دو عنصر بسیار مهم یعنی عقل و روح تشکیل دهنده ی آن هستند در حالی که در این شبکه ها تنها می توان ارتباط عقلانی ایجاد کرد و این شبکه ها فاقد ارتباط روحی میباشند به چند علت : اول آنکه روح به زمان و مکان نیاز مند نمی باشد در حالی که در برنامه نویسی این شبکه ها به زمان و مکان نیاز مبری هست. و دوم اینکه این شبکه قابل هک شدن و نا ایمن بودن را دارند در حالی که روح ضعف نمی پذیرد و ....

انسان ها دوست دارند که در اجتماع باشند زیرا این یک نوع خواسته ی روحی می باشد در حالی که این شبکه ها فاقد ارتباط روحی می باشند و همین امر سبب میشود که هیچگاه به خواسته ی خود نرسیم و وابسته و معتاد این شبکه

ها شویم و مدام وقت و انرژی خود را بیهوده از دست می‌دهیم به گونه ای که اطلاعات غیر مفیدی در مغزمان قرار می‌گیرد که انرژی زیادی را به خود اختصاص می‌دهند.

هنگامی که مغز بیهوده مشغول باشد بر زندگی، هدف و شخصیتمان تاثیری منفی می‌گذارد.

هیچگاه این شبکه‌ها توانایی ایجاد شبکه‌ای اجتماعی را برای ما نخواهند داشت و اینکه از آنها به عنوان شبکه‌ی اجتماعی یاد میشود دروغی آشکار است. در این شبکه‌ها در صورتی که افراد صادق و راستگو باشند تنها می‌توان به اندیشه‌های یکدیگر پی برد.